

شهادت ابو عمرو

۳۰۳

بخشیدم یهودی گفت عطا ترا قبول کردم و بسلام دادم حضرت فرمود من غلام را آزاد کردم و مالک را با وعظا فرمودم زن یهودی گفت من مسلمان شدم و مهر خود را بشوهر حلال کردم یهودی گفت من نیز مسلمان شدم و این خانه را بزن بخشیدم **مولف** ان یهودی دزدن و غلام یهود مرسته کشند غایت یهود داشتن لطف وجود خود خورشادی مرسته را داد خط ازادی تا بداند مردم کونین که نجاست در ولای حسین و شادتر گردید از آن مرسته غلام ترک انحضرت که ترک علاقه نموده در رکاب امام زمان بشهادت رسید و ازاده دو جهان گردید **مرویت** که حضرت امام حسین را غلام ترک بود روزگار در بندگی خواجهد و جهان کبر آورده غلامی بود پارسا و جوان و قاری قرآن کثیر از محبت امیرک ایطهار سرشته و کلک قدرت خط ازادی او دانوشته **مولف** مگو غلام بگو خواجهد هزار ازاد مگو غلام بگو در سر عشق استاد مگو غلام که آقای نیک مرغان بود مگو غلام که ازاده دستان بود باز روی غلامش ماه کفناجی به بندگیش سرفراز مهر که میزانی کسی که هست غلام حسین نشسته حاکم بخواجه کان جهان جلگی بود سرور چون انغلام سعادت مند خواجهد خود را دید که از جفای کافران و بیداد ستمگان در صخرای کربلا تنها مانده یا در مدد کار و ناصر و غم خوار ندارد دانست که روز داشت که بر اسم بندگی عمل نماید و جان خود را در رکاب خواجهد خود در باز دو معروضی اقدس داشت که ایستد جوانان بهشت ازادگان ببدجه شهادت رسیدند و جان خود را بقضای شما نمودند حال نوبت بندگانت **مولف** ایضایت باد جان جمله ازادگان اینک آمد نوبت سرباخن از بندگان در رکابت کر غلامی شود شاه شهید بیگان ارند او را در شما خواجهدگان باین رسول الله غلام ترک خود را ترک مکن و خط ازادی عطا فرما و مرخص نما تا جان خود را نثار خاک ذاهت سازد **شاه شهید** چون استغاثت نمود از اسرا و اقبال سمردی و دولت ابدی دانست اجازت حریف عطا فرمود انغلام چون از خدمت انحضرت مرخص گردید خود را بر قلب سپاه مخالفان زد و بسیاری از ان کافران را بجاک هلاک افکند آخر الامر از صریح ستم چون نخل امید بزمین افتاد سرور شهید خود را با این انمحر سعدار سپید و بر خالت او قطرات عبرت اندیدم خوبین بارید و روی مبارک خود را بر روی ان سعادت مند گذاشت غلام چشم باز کرد و نظر امید بر روی نوزاد خان امام عالیان افکند و تبسمی کرد و مرغ روحش بر این جهان پرواز نمود **مولف** جوشه بجانب ملکی رود غلامانش روند پیش که گویند شاه میاید مجدش که از روی شوق بریندید که با سعادت و اقبال و جاه میاید و نید خیمه بوی در میان دشت وسیع که با گروه گروه سپاه میاید **مجلس نوزدهم از باب سیم در بیان شهادت ابو عمرو و نهضت و خواب** که مولف بیدار بخمدک یا من لا تاخذة سینه اولانوف که ما فی السموات و ما فی الارض و نلکرت یا من قال فی محکم کتایب ان الله اصطفى ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین ذریة

جلاول

بعضها من بعض و نضلی علی محمد من وجب علیه قیام اللیل کما قال الله تعالی فتجدید نافلة عینی ان یبتدک
 ذکرت مقام محمود او علی اله و اولاده سبما دلیل المحبین و شفیع العاصین قیتل المظلوم امام
 المعصوم شمس الشرفین ابی عبد الله الحسین علیه السلام از حضرت امام رضا
 مکتوبست که حضرت رسالت پناه فرمود که هر که مراد خواب بر بیدار می شود بدید است زیرا که شیطان مجوس
 من و او عیان و شیعیان خالص من معتدل نبوت اند شد الحمد لله رب العالمین و لعنة الله علی القوم الکاذبین
 برای بیدار دلان و دروش خصیان محقق نما تا که این که کشته وادی ناشای محمد هادی بعد
 از اینکه از ذکر شهادت اصحاب سعادت ناب سر و در مظلومان فراغت یافتم هنوز شروع بدکر مصیبت افاد و
 عشا بر خود بودم چند روزی هواهای نفسانی مرا از تذکار مصائب ایشان باز داشته و دست محبت دنیا
 غلمه ماتم نکار در کفم نگذاشت در بیابان تحیر فرو مانده بودم و در اندیشه کار خود میبودم که با سبب مستو
 شدن شاهد این مدعا در پرده مخاچیت شیخ در کناری نشستم و در تکلم بر روی خود لبتم و استغاثه بدگر
 حضرت رب الارباب می نمودم تا لخر الامر چند بیتی در مصیبت اولاد عقیل که بر کزید کان الخلیل بودند
 گفتم تا که امرا خواب در بود هنوز از شب پاسی باقی مانده بود که صبح اقبال دیدم و چشم امید دارم بمراد رسید
 لولقی بش چون غاب بردان چشم من ناب مزاید ار شد دل اندازان خواب جنالی برد اند خواب
 نام ثبت نباید بر رخ افتام می آمد که مهر شرفیم عزیز خیر و بیدر خیم منم سالار اصحاب سعادت
 براز جامه جاه شهادت بمعنی نور بخش برین بصورت پادشاه دین حکیم معین شد که شاه کربلا بود
 سر و سر دار اصحاب بود بسوی من در وی لطف و کرد بر پیشم خواند آنکه گفتا و کرد خسته بودم بیدار
 کردم که بودم هشدارم کرد بنومیدی امید دار شدیم از خواب غفلت بیدار شدیم ان حضرت زاد رخالی یافتم
 که مهتای رزم مخالفان و غارم جهاد دشمنانست فباختیا از جای جستم و کر خدمت لبتم و در رضای ان حضرت
 روان شدم هنوز گامی ز فتنه خون بر من مستولی گوید و از بیم لشکر اعدا الرزه بر اندام من افتاد با خود گفتم که
 صورت خال خود را بر سر و در شهدا نابد ساپند تا چاره فرمایند زیرا که اگر خوف از لشکر اعدا داری او بیست
 و در از جهاد بر افتن خوف بیشتر باید بر زبان عرض شودم که ای مایه الطیسان قلوب شیعیان ترسانم ای
 صاحب شجاعت شاه مردان من مرا ساغ اما خوف من از خویش است و ترسم از نفس بد اندیش است باین عبارت
 عرض نمودم که این رسول الله من او خودم میترسم ان حضرت فرمود که بجز سبب عرض نمودم که ای سید ای مولا
 میترسم میترسم که چون لشکر اعدا بجانب شما حمله نمایند نفس ضعیف من ناب مقاومت نیاورد و از سینه رو
 بگریز اورم من از کلام خود گریان بودم ان حضرت خندان شد و دست عطوفت داد و دست مرا گرفت و فرمود
 که خاطر جمع دار که تو نخواهی که بچفت و در شته مهر مارا نخواهی که بچفت و سخن فرمود که اشاره بان بود که ما اثر نگاه
 داری خواهیم کرد همچنان که اصحاب سعادت ناب خود را از الفرض قدی چند ز فتنه قرن اصحاب سعادت ناب

شاهین

شهادت نایب اصحاب

۲۰۵

شد و من نیز در خدمت آن حضرت بودم یکی از اصحاب فرمود که کیفیت جهاد ابو عمر و فضیلت زانین یکی از اصحاب سعادت ماب گفت فدایت شو چون عمر و امام و بجهاد فرمودی رفت و مبارزت قیام نمود و چون در زم و بطول انجامید و دانست که کشته خواهد شد با خود گفت که بروم و مولای خود را بار دیگر و داغ نمانم چون بر کشتن بمبارید خندان گفت مدتی بخارم کردم و آنچه بر آن مرکب خود بسته بودم میفکنم سید الشهداء فرمود مقصود من نیست بخاطر دارم که چون ابو عمر متوجه میدان جهاد شد با آنکه شمشیر کشیده بود و طلب می نمود و از گفتارش علامت خوف ظاهر بود اصحاب گفتند بی فدایت کردم خوف بر او غالب بود و بجز نگویم نمودن قوی کننده قلب پر دلان بود که ما فرمودیم که با این قوم بیجا بجز و مدد از سخن مگوی که از اظهار عجز تو غرور دشان بیشتر میکرد در آنوقت چگونگی بود در زم ابو عمر و همگی عرض نمودند که فدایت کردیم در آن وقت روز مبارزت نگرانند و در پای حربه غوطه ور گردید و خود را بساحل شهادت رسانید پس دیدیم که آنحضرت نظر توجیه من نمود و فرمود ما نایب او را قوی کردیم و اب جرات با نش خوف او زدیم عرض از این بیان آن بود که من دل خود را بجهت عزت ظاهر حضرت رسالت قوی داشتم چنان دادم که آن حضرت مرا محافظت و فریضه مضاربت میفرماید ایوالان ابو عمر و فضیلت از اعتبار و زمان و قاری قرآن بود چون عمر خود را بعبادت بسر آورد و روزگار در خدمت سرگشوده شب و روز در قیام و صیام می بود و در آن حشر و زکوة مواظب می نمود با سالک صحابه بیت الله الحرام و جهادش در رکاب سبط ارجند سیدانام بود نوعی که خود را بر صفت مخالف زد و یکی از ایشان زانجا ملک افکنند تا آخر الامر غامر فضیلتی او را شهید کرد و بعد از شهادت او سینه بزرگ بجهت چون سیف از نیام برآمده در برابران گروه انبوه برآمد و داد مردی و مردی یکی داد و جمع کثیری از ان اشترار را بجهت و اصل کرد و خان خود را فدای ان سرور احرار نمود پس مالک بن عبد الله اذن جهاد طلبید و بدل قوی شد جهاد قدم مردی گذاشت و از ان شمشیر مشعل که بار خرم حیات جمعی مخالفان را سوخت و آخر الامر بدرجه شهادت ناز گردید ختم شد شهادت اصحاب سعادت تمام بان بر کزیده ربا الارباب مخفی نماند که سبب این که جناب سید الشهداء درین زایلت بار بجهاد اشترار مقرر فرموده است که بر عالم و عالمیان ظاهر کرد که اصحاب سعادت مابان حضرت تمامی یک دل و یک همه بودند و با اینکه هر یک میدان می رفتند و شهید می شدند دیگران یک دیگر در جهاد سبقت می گرفتند پس در این صورت تا ایشان جان در بدن داشتند از ان حضرت مفارقت را روانداشند شیعما بدانند که با وجود این جمیعت انضار و اصل دین در خدمت ان حضرت و سوا ایشان بر جهان حضرت واجب شد که جهاد فرماید تا انقوم صلاکت شعار که غاصبین حق امام عصر بودند همچنین که قبل از این در قم زد کلت ماتم نکا شد مجلس بلبیتم از باب سبتم در بنای شهادت با سعادت بنی اعما سعادت فرجام شد شهادت صلوات الله و سلامه علیه همه مخصوص خداوند است جلالت عظمت که مخصوصان که پیش

از دودمان خلیل و خواصان دریای جنبش غار و حقایق تزیل و تاویل افارب خانم پسران را از مقر بان
 درگاه نمود و عیش و عشرت امیر مومنان را از معاشره محرمین بارگاه فرمود و مقر ایشان را و از مقر که خان بازی نشا
 و جان با ایشان کت جهاد جز در مضامین شهادت نشانند **مولف** مانند نور دیده شاهنشاهی
 چون بکه تا زمزم که کربلا حسین صلوات الله و سلامه علیه و علی اصحابه و اولاده و اقربا به المظلومین
 المکرمین المقربین **مولف** رسید نوبت ماتم بخاندان خلیل سیا که شرح غم ال جعفر است و
 عقیدت نوشت خام حکایات اولیای حسین کند کون رقم احوال اقربای حسین گذشت ماتم
 بازان زنده و ازاد رسید نوبت خویش و برادر و اولاد سخن در جایست که تمامی اصحاب سعادت ماب
 جناب امام حسین از پیر و جوان و ازاد و بنده کان جان خود را فدای ان جان جهان نمودند و عقیدت
 طریقی شهادت را نمودند شرایب از جام عشرت جاودانی کشیدند و از جهان بسوی جهان رفتند کافی کشیدند
مولف کوی نمائند ز بار دل پریشان دران زمین بجز از چند تن ز خویشان نمائند بکن از
 ان امام دلیل بغیر از نهالان بوستان عقیدت **مروست** که چون در انوقت برادران ان
 زمان و برادر زادگان سرور و دوزان و اولاد جعفر و عقیدت که برگزیدگان ذریه خلیل بودند دیدند که شسته
 اعوان و انصار شاه دین کسسه و پیمان دل پر خویش از سنگ جفا و کین شکسته روزگارش بهره و دشمنانش
 خیره اند داشتند که وقت و وقت سعادت و زمان زمان شهادت ایشانست و قتی است که باید مشتری
 خان بازی شوند و قدم بر صخره سرازری دهند بزبان حال میگویند **مولف** خزان ز صرصر کین تحمل
 مات بشاه قشنه جگر وقت جان فشانست رویم نشسته جگر سوی جدول همیشه که در سرازری
 اب ز فلک کافی مات پس مهتای جهان شدند و یکدیگر را و ذاع کردند عبدالله بن مسلم ان عقیدت تا پستی
 خود جسته و چون صدان الولد سراسر بود در میان افارب پیش روی نمود و قدم بطریق ازادت گذارد
 بخدمت سید اختیار ان عم بزرگوار حضرت امام حسین آمد و معروضی اندر داشت که باین رسول الله
مولف هوای طوف ز باغ جهان ببرد ارم خیال رفتن فردوس در نظر دارم چنانکه شد بدو
 سالت طریق وفا امید پروی دوست چون بدر دارم اما جواب عبدالله دلش چنان بحق قوی و خا
 مابلق قال ان گروه اموی بود که در درخولت اجازه حرب مبالغه بسیار و کمال اصرار می نمود و چرا چنین بنا
 عجب صلح مرتبه علم الیقین به نسب مختزاده حضرت امیر المومنین ماد و شرفیه خواهر امام حسین بدین
 برادر زاده بدرخین شهادت نامه سعادت و سعادت از شهادت میدادست چون سید الشهدا ان
 کوی و قازا ماتند پدر او مسلم مسلم مسلمین و سالت طریق قرب رب العالمین دیده مصیبت گذشته ان پدر
 و ماتم اینده این پسر را بنظر آورده بزبان حال میفرمود **مولف** بحال مسلم مظلوم با پسر کریم
 باین خود کرد کد امین بیشتر کریم فدا و نخل و برش در زمان بناد رود بان درخت نکونار یا شمر کریم

شهان کتابی اصحاب

۲۰۷

القصه چون عبد الله بن ابی سفيان را نمود حضرت او را مخصر کار و از فرمود ان شیر بیشتر شجاعت تر ظاهر
خود را اصلاح از است و باطن نفس را از مکل خاطر بنای زندگانی جهان پیراست چون جهاد اکبر و مقدم
داشته بود جهاد اصغر و در نظرش قدری نبود از روی کمال جرات بمیدان شتافت و با هر که مبارزت نمود بر او
ظفر آفت دیگر کسرا نازای آن نبود که بمقاله و مقابله ان مهر پهر شجاعت ابد پس سب جمله نود و هشت نفر از خود
مردود و در ایجه تم فرستاد بر او دانش نرم ان نکران و دل در ایشان طپان و چون برادر خود را نشاندای
خو طه در میدیدند بران حال میگفتند **مؤلفه** خرم ز تو صنوبر قلب عقید باد میزباز تو بخند ز این
خلیل باد ناری که دشمن تو در این شک انقلاب در خاک خون فتاده و خواو ذلیل باد **هر وقت**
که چون از بسیاری تلاش و کارزار و کوشش و کشر بشمار مانده شد دست خود را بر سر گذاشت که ناگاه نامرک
قدم پیشری برداشت و پیری بجانب ان مظلوم انداخت فضا و ان تیر بدست میاد کثر آمد و بس سعادت
افشرد بید **مؤلفه** سری که بود هوای شهادتش افسر کفی که بود عنان کبر شاه نشن جگر به
تیر کین فضا هر در یک نشان آمد دو عضو ان مدف تیر یک کان آمد **عبد الله** دست بر سر
قدم بر وضه جان گذاشت **حجیل** برادرش بخونخواهی **عبد الله** غارم میدان قتال شد و کران بخدمت سرور
نشن لب ان آمد و گفت این رسول الله پدید ما درم فدای تو باد نامت بر دم زان شریف شهادت حاصل و بمقا
د فیج سعادت و اصل کردید ملطاف حرمان برادر و تاب صبوری سعادت و هیرت نیست و خصم
که خود را بانساک کعبه صفا و زاه و وطریق و فارسانم میگفت **مؤلفه** شامان فدای تو بدم باد
ما درم قربان خاک پای تو صد چون برادرم اندر ده وفای تو ابشاه حق پرست من نیز با برادر
زارم برادر **القصه** بعد از التماس بسیار اجازت حرب یافته روانه میدان کارزار گردید و چون
شیر خشمناک خود را بقلب انشاهی ناک زد و چنگی از مقابله برادر را بجاک هلاک افکنده ابو
جرم اسدی که از سکان روزگار و لقیطن جنبی که جسمی و بگردد بود ان مظلوم را شهید کردند و چون
ان دو برادر سعادت و هیر جان خود را فدای ان امام زمان نمودند و نفرای عام ایشان **عبد الرحمن**
و **عبد الله** پس ان عقیل بخون خواهی فرزندان برادر گریستند و بخدمت امام اقام رفته اجازت حرب
یافتند و یک یک بمیدان شتافتند و یکی از ان کافر از ابد درک نافرستادند و آخر الامر حضرت عثمان ابن
خالد جنبی و ثمر ابن حو طه شهید شدند **عماد بن ابوسعید بن عقیل** و **علی بن عقیل** جان خود را فدای ان امام
دلیل نمودند پس باقی نماند از بنی اعمام ان امام اقام مگرد و فرزند **عبد الله** بر جعفر که ماد را ایشان در
خاتون دختر امیر مومنان بود **هر وقت** که در غزوه بدر هفت نفر از بنی اعمام و اقوام حضرت
رسالت همراه بودند یکی از انها عبید بن خاریث بود که از ضربت **شیل** این دیبچه شهید شد حضرت رسول
مجیدی متغیر الحال بودند که احدی از انار و عشا بر اصحاب و اصحاب بر علی بخش خاطر اشرف ان حضرت

جِلْدِ اَوَّل

۲۰۱

نخواستند شکر و با اینکه مظفر و منصور شدند غم آن حضرت در ماتم عبیده بسیار و الاثر بی شمار چشم
پیش گویان و دل حقایق منزلش بر زبان بود در کربلا نه فرغم زادگان سید الشهدا بودند و تمامی طریقی
شهادت را نمودند هنوز خون از حلقه تشنه این باب جاری بود که آن دیگر تمثالی جام شهادت مینمود هر یک
و با دار تمثالی جان شاد و تن ازان غار فان سعادت رهبر فرزندان جناب عبدالله بن جعفر بودند که ما از
زینب خاتون دختر امیر مومنان است که کیفیت شهادت ایشان موردت اندوه دل مومنانست و این
دو نهال بودند و از بوستان ولایت دو ثمر از شجر هدایت و اختر عنایت افزای ترین دو خاهر زادگان
امام حسین بصورت آفتاب معناه بودند بمعنی غار و آگاه **مَوْلَعَه** فزون دورتر از سلمان و بوزر
دو فرزندان عبدالله جعفر چون دیدند که آن امام غریب در فادی کربلا تنها مانده بود و کسی از بنی عامر
از آن بر کربندگان در رکاب مستطابش باقی نمانده سبک دیگر بر زبان خال گفتند **مَوْلَعَه** نوبت مناست که
راه و فاجان بازیم خان بقریان شهنشااه شهیدان سازیم چاره تشنه کی مانکنده شط فرات رخس همت
همه در طالب عثمان بازیم ان دو غریقی در پای غم و ملال و دو کوه مرصوف جاه و جلال التجا بکینی نجات آورده
عرض نمودند که باین رسول الله **مَوْلَعَه** ابی که لوی لطف تو بر مناست در فادی عشق تو در
مناست تیغ فلک از بر سر ما کشته بلند فارغ باشیم مهر تو مغفر مناست وقت آن شده که ظاهر روح ما
بهوای ریاض جان چون عمت جعفر طیار کرد در ستوری ده که در اوج شهادت پرواز کنیم و جان خود را
بفدای جناب مقدس نمایم و چندان مبالغه و اضرا کردند تا رخصت یافته بجهت و ذاع بخدمت
مادر جناب زینب خاتون شتافتند و عرض نمودند که ای بانوی کاخ خدایت و ای پیلینه خلیله حضرت
رسالت **مَوْلَعَه** ای بانویی که حضرت زهراست مادرت شیر خدا بودید مهر پرور
مهرهای هر روز آن همه خالک ره تو باد جانهای قدسیان بفدای برادرت عزت شهادت و اراد
گوی سعادت داریم و اینک بجهت و ذاع اخیر و دیدار باز پسین بخدمت تو آمده ایم جناب زینب خاتون
ایشان را نوازش بسیار نمود و بسیار بخین و افرین فرموده **مَوْلَعَه** بان شهنشاه خدای جهان درود بود
که در سبم ز دو چشمش روان دورود بود هزار شکر که اندر ره رضا خدا فدای انش لب تشنه از دورود
پس محمد بن عبدالله پسر زاده محمد بن عبدالله بود و پسر بزرگتر جناب زینب خاتون بود از برادر کوچکتر خود
سبقت در مجامله گرفته پیش رفتی نمود و قدم بچکر نهاد و چندان داد مری داد که لشکران جبران مانند
وده نزاران جماعت بد کرد از زایدن نار فرستاد عامر فیلانی ملعون از ظلم ز اشهد کرد و چون برادرش
از خداوند معین جسته بچکر که در آمد و سوار و همچو پاره را از عرض حیات بساحت جان رسانید
عاقبت بر تیغ عبدالله کشته شد و بعضی گفته اند که عبدالله برادر دران صحرا بدر جبه شهادت ما و اگر دو
چون خبر شهادت ایشان را نمود در فغان رسانیدند فرموده می سعادت ان نور دیده که خان خود را بسکلا

شهادت قاسم مجتبی

۲۰۹

امام زمان عمودند و زندگانی جاودانی یافتند اما به یکی و تنهایی جناب امام حسین کریم بودند
خونین از دیده حق بن جاری بنمود مجلس بیست و یکم از باب سیم در
بیان شهادت نو با و **چمن اجتهات قاسم امیر الحسن مجتبی صلوات**
وسلامه علیهما محمدک یا من جنبه سید الانبیا و ولیه قاسم اجمعه و النار احبنا
بصبرون علی البلاء و اولیایه رضون بالقضاء و نصلی علی سید الانبیا و المرسلین و علی وصیه
و صحبه و علی امیر المؤمنین و هو ایام الذی بناه سادات الانام و ابان صاحب المجد و الاحترام ابان
محمد المکریم و ابان حیزر الشهدیه حدیثا و ارحمنا و ناپست که خواستگاران غریب حسان
تقد جازا کاین دهند و طالبان شاهد افضالش بر پنج مشتقات دنیوی فزین ابدنا و ک تیر در حقیقتنا
شرکان باراست و شمشیر خون پیروی دلداری و ملائک اغنی و دلا محبوب داشتند و اندوه و کلال دامطلو
قرابگاه را حله نشاط و قتلگاه را نیز انبساط سورشان در جهان ماتم است و ما تمشان سورشادی شانم
و عشان سرور لمولفیه ماه از چه زکف بخاک زدند فامید فکند چاک زکف تیر از چه در ک
شکست غلامه کردن ز چه زدی بر نیل جامه خورشید چراز تاب افشاد بهام باضطر ایفناد ابریم
عزاز نامزد بیست نه شبهه عشرت و شادیت کر کور عزیز مصطفی شد دامادی او مکر عیله
شک نیست که هکتان مرام در چرخ برای سورتاسیم نو با و ک کشت امامت شایسته شایسته کرامت
داماد حسین فخر افلاک ان کو مزاج شاه لولاک سخن در جایست که نو در کف ماه شکست و ناخند
در چاک فامید کشت کبوان با ملائک لباس سپاه در بر کرد و بهر در و قال خاک مصیبت بر سر دامادش
کر بلا فرزند امام مجتبی قاسم الحسن عم بزرگوار خود زادید که با سپاه سپاه غم و الم در بر بر کرده کوه لشکر
و ستم ایستاده اصحابش تمامی شهید و افادیش دریم و امیدند دانست که وقت از شد که دست بخواسنگ
عروس شهادت کشاید و قدم بگویی شاهد گذار که عروسی خواهد که کاینش نقد جانست و هم سری جوب
که جمله وصالش صورت جان دلبری را طلب نماید که چه او دلبرش نیست و شاهد بزرگ با او هوای ددش نه
بخدمت شاه مظلومان و سرور تشنه لبان عمیزر کوار نامدار آمد و گفت حاضر زند نامور عالم و ایما افغانا
خواوادم کر کنودی جد تو مرا فریبش را سب نالبد خواسترون بودی فادم عزب وقتانست که قطع
نظر از مجوزه دنیا نامیم و دیده بر خشم عروم اخوت کشام تدارک دامادی و مورم مهیات و استباننا
و سرورم با بر خاست لباس و اسار از همد و بقیه مهیا کرده ام و نقد جان را بکاین آورد گم مخر فرما
تا بحفل شهدا در ایم و نقاب از چهره شامدمد ما کشام قاسم بن حسن بوضعی محمد منان حضرت رسید
و بوضعی رخصت حجاب طلبید که ملائک و خلایق از مشاهده او کران و نالان شدند هر کس نیست
که چون نظریش نظر سید الشهدا بفرزند برادر خود قاسم الحسن افشاد خندان کرامت که نزدیک شد

که مدهوش کردد **مؤلفه** خشک لب ان افتخار کاینات جاری از ختم ترش میشد فرات بلا تا
 زمان زاری و وقت وقت و سقراطی بود زیرا که در آن تنهایی و غربت و بیگونی و محنت مشقت و بلا
 و کربت و عنا که محتاج باور و برادر و غم خوار و هوادار بود از برادر ز نامورش حضرت امام حسن مجتبی
 بخاطر آورد این شیعیان در هنگامی که پیمان از مهر جفا با امام حسن مجتبی می نمودند و بر سبزه بخوری نالان
 و خیز و گریان و اندوه مبین بود برادر می مثل امام حسین داشت که اشک ترخ بر چهره میزش بجای کلاه
 افشانند و با قوت لعل بر لب زمره نامش رساند چون خامت فاطمه دختر برادر را بقاسم فرزند خود تزویج نمائ
 امام حسین ایشان را حاضر فرمود و برادر ز نامور را اطاعت نمود در عین تمام قبول سوگند و در میان غم
 آنکس سرور چون امام حسن رحلت فرمود امام حسین در نمازش گریبان طافت خاک گردانیده و فریاد
 با آغاه بندوده گردون رسانید غسلش داد و کفنش پوشید نمازش گذارد در تجهیزش کوشید آه چون نما
 حسین بدو خبر شهادت رسید وین صد خاکش بجاک کر بلا ارمید کجا بود برادرش که کفنش را بردارد و بجاک
 سببارد کفنش پوشد و نمازش گذارد من که مؤلفم بخاطر دارم که در کودکی از پیری پرسیدم که اقا مولای من ایما
 حسین را شهید کردند در عصری کر بلا ان حضرت را که کفن پوشید و حنوط پاشید که غسلش داد و نمازش گذارد
 که پیشش پیار بود و او سرور در بند غل و زنجیران پر زانست که من از و اضا کر بلا آگاه نیستم و اگر از حکایت و سیر
 ان حضرت مطلع شوم بی شاید زین صد گونه اضطراب خواهم شد سکوت کرده و جواب نگفت و مبالغه
 بییا کردم ان پر بر اشفت و در جواب من گفت **مؤلفه** آنکه گردون ز پی کبش بود گفتن خامه خویش بود
 دوستان دست و پا بکشادند غسلش از خون جگرها دادند بعد از ان برتن انشاء حجاز ملک چند نمودند
 نماز بخدا قسم که تا کون از امتناع ان سخن گریانم و از دیده اشک افشانم و چگونه نکریم و نشالم که گویای پیغم که ان ت
 پسر که پروزه کنار حضرت خیر البشر بود اکنون با جامه خونین در زمین کر بلا مد فونست **مؤلفه**
 هر که که کم کر بلا با د حسین خالی نکر و خیره داماد حسین القصة حضرت قاسم الحسن هر چند مبالغه
 و اصرار در رفتن میدان کارزار می نمود هم نیز کوارش مضایقه میفرمود و گریه بر گریه اش می افزود تا آنکه بیجا
 غم بز کوار خود افتاد و بوسید و گریست و استغاثه نمود و در خست حرب حاصل کرد **مؤلفه** بیکه گفت
 از غم دل گریه کنان شادش کرد طاهر از شکج قرض از اش کرد آه از حضرت ان مرغ که چون نال کشود فلک ان
 کینه روان بجانب صیادش کرد **در کت معتبره** ذکر دامادی قاسم شده اما منقولست که حضرت
 سید الشهدا بنا بر اینکه بوسیله امام حسن عمل نماید پیش از اینکه ان کودن مظلوم را رخصت جماد دهد دست
 قاسم را گرفته بد رخیه آورد و فاطمه دختر خود را که جناب امام حسن به شهادت بعقد قاسم بیرون آورده بود
 طلبید جناب زینب خاتون انصرون از جهان ما بوس را بخدمت ان حضرت حاضر ساخت اما در خسارش از غازه
 اشک کلکون و فامش لباس سوکوازی مزبون او بزه کوشش صدای گریه و ناله عجان گاه زینب دامان و دست

شهادتِ قاسم

۲۱۱

اشک سُرخ و مقنعه سپاه اهل حرم بجای دف کف بر سر زنان و طبل عیش سینه سوزان زنان جناب اما
حسین دست او را بدست قاسم داد و فرمود **مَوْلَانِ** هتیر بیت که در طرف جنان بادل شاد
نزد هزار گشت کام روان داماد خادم محفل عیش نوشد و حور جنان سوز دامادی تو فاطمه باشاه
زنان جناب قاسم دست عروس را گرفته بخیمه در آورد و بنظر حضرت بروی عروس نگریست و اشک خونین
از دیده حقین گریست و هنوز آغاز زاری و نیاز ناکرده که او از محل من مبارز از لشکر مخالف بلند شد پس قاسم
برخواست و بناگامی دست از وضو ^{کشید} و از خیمه مایوس و ناکام بیرون دوید و بزبان حال میگفت
مَوْلَانِ مرا بگوی تو ایماه اسمان نکذاشت چو بلبلی که بشاخ گلش خزان نکذاشت عروس در
ضایب دیده حرکت نکران و باده خون فشان میگفت **مَوْلَانِ** بچشم اشناکتی بدی جانان
رفتی جز ایماه حسرت مرا انداختی **مَوْلَانِ** قاسم او را تکی داد و وداع نمود و بجانب میدان کارزار توجه
فرمود **مرویت** که چون ^{ان} رسید ابرار و فرزندان داده قاسم جنت و نار بار خسا چون افتاد
تا بان و شما بل شین و جمال فرزندان میدادند عرصه قتال از پر تو انوار جمالش روشن و نور خیلش
لباحت بر دیر توان کن کردید چشم ناظران از نظاره آن خورشید فلک سعادت خیره و جهان در نظر
دشمنان تیره کردید **اقادیر نوقت** چشم حسرت عم بزکوار در ضایب نکران و دیده لشکر عدل
از دیدارش حیران **مَوْلَانِ** یکی گفت سر در باض جانش یکی خواند نود مایه اش خوش
عزت دست موسی عمران فرزند ترا ز رخ ماه کنگان بقصر جنان حور بان بی تکلف بجان ^{بش} ظا
چون ز پنجاب یوسف مهر حور بان شایق شادی او بهشت برین بزم دامادی او کبر انماه اوج سعادت
و اختر روح سعادت این جزایبان فرمود **ان شکر و فی قانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن**
مذ الحسین کالامیر المؤمن بین اناس لا سقوا سوب المزن یعنی اگر مرا انکار میکنند بگویم پس حسن
مجبوبی که سبط پنجم بر کزیده امین بود پس شمشیر از میان او برآورد و بان خورد سالی در یک جمله سوی و پنج نفر از آن
سنگین دلان را بر صیغه فنا فرستاد **راوی صیوید** که من در لشکر عمر نخس علیه اللعنه بودم دیدم
کودکی از لشکر امام حسین جلد شد و متوجه میدان قتال گردید نور سعادت از چین پیش پید او افتاب گشت
از کربلاش هویدا و آغاز بزم بالشکر اعدا کرد و در آن حال پیرامن و ازاری پوشیده و در وقت در پاداشت
و بند قتلین ^{سور} او بجهت بود در آن حال عمر کبر سعید نقیل از دی گفت بخدا سو کند که بروم و این کودک را از
می آورم گفتم سبحان الله **گفتم** ابادل تو تاب دارد که بر او ضربت بزنی بخدا سو کند که اگر شیخ حواله کند دست
نمیکشایم این گروهی که او را در میان گرفته اند بر است **مَوْلَانِ** بر یکتن زار این همه میداد بر است
یکصد پیران را بر صنادیق است این صریح گشته که بر خوانسته است بر این شرف حال ایجاد بر است
پس انملون بد که راست تلخ و عزیزی بر سران امام زاده مطهر زد که بر روی در افتاد جناب قاسم

فریاد کرد که با غم مراد در یاب ناکاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام مانند عقاب آمد و صفها را شکافت
 و چون خشمناک بر آنکازان بیدار حمله کرد و تیغی حواله عمر قائل قاسم ابن محسن فرمود که ان ملعون دست
 پش آورد حضرت تیغ را فرود آورد و دست او را جدا کرد ان ملعون ضلالت بر او زد لشکر اهل نفاق جمع شدند
 که ان ملعون را از دست آن حضرت رها کنند جنک در پیوست اما آن حضرت چشم از آن ملعون برنداشت
 تا او را جهنم فرستاد و آن طفل معصوم در زیر سم اسبان مخالفان کوفته شد و چون آن حضرت کافر از آن
 دور نمود و بر سر فرزند گزافی ترا در خود آمد دید که پای زمین میساید و طایر و وحش عزم بر وا زاعلام
 دارد و بزبان حال میگوید که ایتم بزرگوار **مَوْلَانَه** فرزند بزرگوار است بیا در مکر خاوار
 خاکسار است بیا یکسید گرفتار فرزندان صبیاد یکسرخ بدست صدهزار است بیا در انوقت
 آنحضرت احوالی غایب شد که در اختیار جوی اشک خونین از دیده های مینا و کیش جاری کرد بد و گفت بخدا
 سوگند که بر عم تو کز انست که تو او را بیماری خود طلبی و یاری تو نتواند کرد خدا دور کرد اندر رحمت خود را
 از انها که ترا بقتل آوردند و ای بر کوهی که پدر و جد تو خصم ایشان باشد در دعوی پدرش این ریشه
 خربتی بنیای سعادت بنمای عیبه بن حارث عم زاده حضرت رسالت زد و خواست هر مبارکش از آن
 جدا نما بد جناب حمزه عم آن بزرگوار خود را رسانید و نام داد جناب **اسد الله الغالب** قاتل فرزند بزرگوار خود
 بدوزخ فرستاد و جد بزرگوار زاده را برداشته نزد حضرت رسالت آورد و هنوز رمقی از حیات او باقی بود
 که حضرت رسول با او تکلم فرمود و جناب حمزه عشر و بر رویش میبود از آب دیده غبار عذارش **امپست**
 نهال ام در چمن خاطر شرفش مینست چون طایر و وحش عزم بر وا زایشان قدس نمود کفش پوشیدند و
 حوٹش ناپسیدند نمازش گذاردند و بعد فشر آوردند اموالیان جناب امام حسین علیه السلام را فرصت اینها شد
 آن شهید معصوم زایر داشت و سپینه بر سپینه اش گذاشت و پای او بر زمین میکشید تا میان کشتگان آمد
 بیست رسید پارک پدرش در انوقت کجا بود که در مقاله قاتل فرزند بزرگوار آمد اد کند جدش حاضر بود
 که با ان قاتل تیغ اهل عدوان تکلم نماید **عبد الله** ابن محسن که بزرگوار سعادت رهبر خود را کشته دید خال شتاب و
 در چشمش سیاه کرد و بزبان حال گفت **مَوْلَانَه** زدست جور و فضا کرد خاک بر زمین شکست
 مرا تمام بر زمین بمن حرام بود زند کافه دنیا که شد بر زمین کشته در زمین بر من بر قدم در مکر نه
 و دست بمکر جهاد کشاد **مروسیبت** که چاره نفر از آن کافر از با سفله درک نار فرستاد تا آخر
 الامر بضر بمرمزه این کامل **ابن کلید** روانه با علا علی بن کردید و پیر و بزرگوار سعادت رهبر شد چون
 آن فرزند امام حسن علیه السلام مجتبی جان خود را در دام رضای خدا فدای عم بزرگوار خود نمود و نداد باغ اجنبی بک
 دیگر باقی ماند بود **مَوْلَانَه** اسم او بویگر و منلش بود تو اب درده حق میکنام و با تو اب چه
 باز در ماند بود و بی ظهیر **مکلا و خشک** و دو چشم او پیراب بانقمام دور بر آمد بالخشک و دیده تر

شهادت سایر فرزندان

بمعرفه قتال آمد و بزبان حال بیگفت **مؤلفه** عم که معنی شهبانست سر کرده قوم بی
 کسانست فرزندان عزیز منضی است حدش شرف همبراست خرم دلم که در وفاش
 دویم بر پی برادرانست پس شمشیر کن از میان بر کشید بصف دشمنان دین ناخ و چندان از آن
 کافران را بجاک هلاک انداخت تا آنکه اخرا الامر بصریت عبد الله عقبه غنوی از سرای ناخ بر بهشت
 جاودانی شد و برادران سعادت فرین خود ملحق گردیدند جناب امام حسین **بک** بک نفس فرزندان برادر
 از میان مگر بر میداشت و می آورد و در میان کشکان خود می گذاشت و بر ایشان رفت می نمود و در
 حال می فرمود **مؤلفه** روان بسوی جنان گشت سرو از دم عزیز ناطه فاسم که بود امام
 هزار جفا ازین کلین در باضرفا که کرد نام او خا و زادن اشام **مجلس بیست و دوم**
از باب سی و دوم در بیان شهادت سایر فرزندان امیر مومنان
در کتاب مستطاب سرور و مظلوم الحمد لله الذی جعل الانباء بیة الابه
وصبرنا الابه دلیل الانباء واصلى على سيدنا الذی خیر الانبا ونبیه وقال له الولد شریک وعلی بن عمیه
وصفیه الذی انبأه کلهم بینه و منهم مقنولون عند المحضه والظما والمذبحون بسیف الاعلا
في الکربلاء خیرهم نفس الحان فین فی محمد الله الحسین علیه السلام مؤلفه بکنا که مرعبط این
 هفت صدق فرزندان عزیز را می مضر مخف مانند پدرده شهادت می بود تا کشف شود معنی فرزندان
 خلف آن خلف خلفی که انبای او بهترین انبای و امام او بهترین امام است باورش از باوران بهتر و برادرش
 از برادران نیکوتر **مؤلفه** زهی سعادت بازان و باوران حسین زهی کرامت خیل برادران حسین
 برادران همگی فرزندمان خلیل سلیمان شاه و لایق معلم جبرئیل همه ظهور شهنشاه کشور ایمان
 نصیر هروردین پادشاه نشن لبان نبوی که در بدو خونین در کتاب مستطاب سند کونین شاه کرد
 و شیریزان جان فانی نمود فرزندان آن بزرگوار بیاری برادر نامدار خود امام حسین **بک** بجان و جنان کوشید
 و کسوت سعادت ابدی و اقبال سرمدی پوشیدند **مرویت** که چون در صخرای کربلا از قلب
 فلک امامت شها مانند هفت برادرانش چون نباتات انش در درویش میگردیدند و جان فانی می نمودند
مؤلفه هرگزاه و فاجان نثار سرور ناس سز آمد همگی بود حضرت عباس تمامی بکند بگفته از
 روی کمال معرفت یکدیگر اشارت نمودند که امر زمان روز نیست که مبداء امور ما را اشارت شهادت
 میداد تا بید مجان و جنان در جان نثاری برادر بزرگوار خود کوشیم و خلعت سعادت ابدی پوشیم اینک
 تا بوسف مصر شهادت در بازار است و مسیح فلک کرامت در این دار تا پایا بداد بنه در خان خریدار کوه
 شهادت و با الهنوم مجود بود و خصال کارزار و مبارزت نمایم یکی می گفت که اگر هزار خان داشته باشیم
 در راه برادر نثار می نمایم یکی می گفت که اگر ناتوان باشیم دست بجهد با دشمنان تو می کشایم یکی می

و سایر
 نصیر

سان بدوران شمع جمع مذابت میگردید و از سوز دل اذن جهاد طلبید یکی چون هزار بدوران کلین
 بخار ناله جان گاه میکشیدند و طالب شهادت میگردید یکی از آن پشت و پناه اهل ایمان رخصت کارزار
 میخواست و یکی در پیش روی آن مغز زمین و آسمان صلاح جنگ بر تن خود می از است از همه بیشتر
 عبد الله سعادتنا فر رخصت حرب بافته بمیدان مبارزت و زامد و این جز از آن نمود علی ذو النفا
 الأطول من هاشم الصدیق الکرم الفضیل هذا حسن ابن النبی المرسل عنه مخافی بل الخس
 المصقل یعنی بزرگ من علی صاحب فخرهای بسیار و از دو دمان هاشم ذات کو بخشند زیادتی داشت
 بر خلق روزگار این حسن پس پیغمبر مرسل است که از او خایت میکنم بشمشیر ایدار پس شمشیر خود را از نیام
 کشید و خود را زنده بر دی نمود که خلق روزگار را جز آن کرد و دمار از لشکر عدوان بر آورده مؤلفه
 بشمشیر خون ریز در کارزار بر آورد از لشکر کین دمار نهادیم چه میگردان بیفرین که او بود بکند شمشیر
 دین هزار نام روی زینیا همدان زد که از پای زامد و دست از جهاد کشید عمر و برادرش بیادری
 رخش هتک بمیدان تاخت و اول ضربتی که زد مانند برادر خود را از ضرب تیغ ایدار بافتش و در رخ رستا
 و این مضمون رجزی بیان فرمود مؤلفه منم شمشیر در راه خدا میکنم جاز از ایشاه دین خدا
 اب شمشیرم بافتن چاره مد مگر که زانابد از صاحب دعا پس جمع از آن گروه از برای سفر فرستاده بالبر
 خود برابر کردید عثمان ابن علی از آن بمیدان آمد و رجزی این مضمون از انمود مؤلفه منم ناصر دین
 پروردگار بودم فرما از صاحب و العشار بودم و من حسین علی که نبود چه او در همه روزگار که
 از خدا متن جبرئیل همین مجلد ملائک کند افتخار پس مردانیکها از آن فرزانه بظهور رسید تا آنکه از تبر
 خولی ولد الزنا از یاد زامد شخصی در کشتن عمر جز نمود قدم بیشتر می برداشت و سر مبارک کثر اجد کرد پس شهادت
 روح شهنش هوای دامن جان نال افشان و احبای مراسم حقیقتی نمود و در انوقت نوزده سال از عمرش
 گذشته بود رجزی خواند و زدی کرد که از شجاعت مردم حیران شدند مؤلفه زینغ زبان و زینغ میاز
 نشان داشت از خسر و مؤمنان چون از بسیاری مبارزت مانده شد خولی اصحی لعین نبری بر سپینه ان
 فرزند امیر مؤمنان زد هماغه این شبت وقت فرصت نموده سر مبارک کثر اجد کرد پس عبد الله بن علی قدم بمگر که
 خانساری گذارد بسیاری برادر و بمعمر که قال آورد جمعی از آن کافر از اطعمه شمشیر ایدار نمود و این مضمون در
 بیان فرمود مؤلفه منم فرزند بازوی پیر شهنشا سراز از مظفر منم فرزند دست خوشه دین
 وصی حضرت خیر النبیین پس چندان جهاد کرد توانی داشت و انرا امری تیغ هانی این شبت شهید شد و به
 برادران مدار خود ملحق گردید پس محمد بن علی قدم بمگر که جان نازی گذارد و زامد مردی و مردانیکه داد تا بد رجبه
 شهادت رسید و بعضی گفته اند که ابرهم فرزند امیر المؤمنین نیز در حوضی که بلا بدرجه شهادت رسید
 آنچه معلوم میشود از آن هفت برادران که در دوران طلبتک شهادت بودند شرف ایشان پیش از حضرت عباس

بصفت لشکر
 مخالف
 صریح بیان
 شهرت و کان
 عدالت

شهادت حضرت عباس

جان خود را فدای بنجم ال عبا نمودند و چهار ارکان و سه مؤلید بجهت تنهایی آن دو فرزند امیر المؤمنین
که بکانه اتفاق بودند انقلاب کلی پذیرفتند **مجلس بیست و سیم از باب سیم در**
بیان شهادت با سعادت افتخار ناس حضرت عباس برادر سعاد
ات حضرت امام حسین علیه السلام محمدک یا من وقع بقیدته و آفات
الاسلام و شکرک یا من سقا ناس فضلہ بکاس المرام جعل مرثیة لآلة اقدیب الطاهرین و هذا الی
طریق محبب سید المظلومین الذی شرح صدقنا و ذین فلو بنا ذکر المصاب و فضایل سید الشهداء الطویل
الذی قیل لخواه کعبه المیار و دیح علی سبغ المیار العنار و الاثر ارا باعشر السنین بقکروا فی مصیبه
من بکت علی عیون الاخیار و احرف به فلوب الاثر ارا طهر سید الکونین مجد المکرمین اخ الحسین عبا
ابن امیر المؤمنین علیه السلام **مؤلف** شوم فدای نوای افتخار و مرثیة ناس برادرش حضرت عباس
بر از گلشن اغوش شاه بدر و حسین طراز اب سلطان دین امام حسین زمانم نور سپید است تا بتمامی ما
ز دیده دجله اشک و زینب شعله آه بشیمان نظری کن که بی نوای تواند تمام سقیع مجلس عزای تواند
برادران ایمان و از دست رفتگان و ادبی پرشانی محفلی نادر
که ارضای الوای و آفات و تشنگان زلال حکایات با سائید معتبره متواتره قضیه جان کداز و واقعه محنت اثنا
سقای صحرای کربلا و علم دار حضرت سید الشهداء خیر و فرایون افسر سپهر امیران برادر و برادر بیکسان حضرت
عباس بر این گونه بصره رسیده است که چون تمامی اصحاب و یاران و اقارب و دوستان اجناس امام مظلوم و غیر
معموم حضرت امام حسین بدرجه رفیع شهادت رسیدند و دهقان تضاد ربوستان امامت و جویان
رسالت سر و کلی نای نکل داشت در برابرش بجز سپاه بعباس و از برادرانش نیز حضرت عباس کسی نماند بود
مؤلف نماند بود با لادین هواداری نریک حبیب و ظهیری نه بار و غم خواری شهشوی که
لبخند دیده تر داشت هزار دشمن خونخوار و بکر ادرا داشت چون حضرت عباس که افتاب فلک
امامت در برابر انبیا و رساها نمانده اشکس چون انجم بلایان روان و امش تماند علم بر ایمان
افراشته از تشنه کامی امل حرج و فیا بدایمان بسته و از آمد و شد کاروان مصیبت غبار غم بر رخسار او نش
نشنه از مشاهده احوال برادر علم طاقتش نکونار و از دست همتش عنان اختیار بیرون رفت **مؤلف**
لرزید در کشت علم و کشت سر نکون از چشمه سار دیده روان کرد جوی خون از امسوز ناک در آن شب
پیرالم افرخت بر سر دین از و فاعلم دانست که وقت و ذاع جسم و جان و هنگام و با بوعده بدره مرثیة
و بخدمت اختیار فداه علم جاه اسلام و ابر الای آن امام عالی مقام بر پای داشت و یکبار فرار بوسه کلین
دار و از روی کال عجز و نیاز عرض نمود که ای قرب دگام بی نیازم و بازار اطاعت و هنگام خردی
کوهر سعادتت مجوام که نقد جان را بر بهای کالای شهادت دهم و گوهر حیاتت دار در دکان سعادتت بضم

مختر فرما که خاک هستی بیشتر ما را از اثر افشان تیغ ابدار بر باد فنا دم **مؤلفه** حکم بتو ای برادر منست
 شایسته قربانی تو جان منست خواهم که بکام دشمنانت دریم ای که تیغ اثر افشان منست می گفت
 ای برادر ایچسین بیک پتک دوستا و بازا است بخاک هلاک افناده و سروهای ریاض و فایت بخیا بان جنان
 روان کردیده مادان دوعزای فرزندان نشسته و فرزندان تمام بدان پیوسته برادام در خاک و خون ^{غلامان}
 و خواهرام از غم تو کربان کودکانت تشنه کام و اهد بیک اظهارت محنت و خراب و مراطافت طاق و دل خسته
 اثر فرات **مؤلفه** زرد و جرخ دیگر زندگ نصیبم برود کار و کوفت شکیم نیست سناوه ^{لنگر}
 کفار در بیرون تو دل صبور ندارد و کربار ^{جانب} عباس چندان زبان بمرض و التماس کشود و منزع و
 ایتها مال نمود که امام غریب ^{با} خالتی غارض شد که امشتر زماهی تا بماند از غریق دریای الم حریق و انش غم نمود
 در جواب حضرت عباس فرمود که ای برادر بعد از تو عالم جاء اسلام را که بر یاد او کدام باورم یا بطریق دست
 باری گذارد ایغیر برادر کربان کوفه را بجز از قتل من منظوری نیست همین که پیراهن مرا بخون من آوردند
 من عرض قتل تو نخواهند شد باش تا اطفال بی پدر و خواهران در بدرم زایدی و سالاری و برادری
 و غمخواری نمایی **مؤلفه** بکلمه و ار کند تصدق خاصه تو نکذاری اگر با زوی ذیلب زاکسی بنده
 تو نکشانی حضرت عباس ای کشید که خرمن افلاک را سوخت که ^{استدراجت} دامن دشت کربلا لاله زاری شد و گفت
 ای برادر فدای تو شوم چرا در شمار قریایان کبر و فایت بنمایم و چرا بطریق جان نشاری ترا بدم سر را
 نه بنمایم **مؤلفه** چرا بخدمت جد تو سرخ رویم چرا بیزدیم کبره بر او زوم چرا کرب و بلا جانب
 جان نشوم اگر چه اهل شهادت طراز افروخت کرم نمایی که عباس هم برادر دشت با حسین بحق خدا
 که دست پاکت بر میذارم تا با بطریق جان فشان نکذاری و با از میدان سعادت نمیکشم تا سر قدم ^{دست} عباس
 نیارم ای برادر وصیت بد نامور است که سرخ روی کویین قرآن شدن کوی محبت حسین است و من
 مکر و نشارت با بن اشارت فرموده که نقد جانک لایق بهای کوهر شهادت خواهد شد و کوهر حیات
 شادام برادر ایزاد **مؤلفه** فرخنده روزگار کسی کوفدای دشت قربانی تو و سر کوی و فای دشت
 در دست ما اگر علم دین بیای نماید غمگین مباشد از غریبان لوی است تاج شهر تو کربان ^{فون} آسمان بود
 من خوش دم کما فر ایمان برای است چون جناب سید الشهدا این مکالمات را از برادر با جان بر ^{آید}
 و او را سرگرم سوذای شهادت دید تا خاد دل از برادر عزیز کند و کوبا از جهان جان و جهان گذشت
مؤلفه پیماوه انقی که بجزرت زجان گذشت انسان زجان خوش چنان میتوان گذشت غمگین
 برادری که گذشت از برادری کاند کرده و ماشر زجان و جهان گذشت جناب امام حسین فرمود که ای
 برادر هرگاه غارم سفوحان و شایق لغای پروردگار عالمیانی اول بجهت اتمام حجت در مقام نصیحت این
 قوم پیش و سبوی نماید که با از طریق پیش روی کشیده ای به تشنه لبان اهل بیت دهند **مؤلفه**

مؤلفه ای برادر جان نشوم

شهادت جناب عباس

۲۱۷

هیزان تو با پیغمبر دون خطاب گوی از این جماعت انش پرست ادجوی که اهل بیت رسالت
تمام پیمانند در این زمین بلا تشنه درجی آیند از مکالمات آن حضرت اهل زمین و زمان و ملا
اسمان بگویند در آمدند که فرزند ساقی که بر برادر خود را بجهت جرعه ای بر زد گروه صلوات استوی
مؤلفه گفت با عباس شاه تشنه چون حزاب اب جتم از او عنان بگرفت و بگذشت از رکاب
خرمن افلاک ز آناه انش ناک سوخت صفحه روی زمین داشتند چشم پر اب جناب عباس
ان افتخار ناس در برابر آن گروه بیقیاس آمد و فرمود بر آورد که ای لشکر کوفه و شام و ای شرمناهم فرخنده
و ای فراموش کننده عهد و ای جو دمزدود این شه سواری که تا بخش بگویم کران بهای شهادت و بیت
بافتد و نور جمالش زمین و زمان نافه همان حسین است که زینب با مان فاطمه زهرا و زینب برود و شریک
خداست ایست که شیر خدا از آنجان پرورد در رسول مختار بخت و او از محراب طیب و ابن عمرن طاهر
او که تشنه و کرسند اند فرزند و فرزند از آن حضرت رسالت و شاه و لایند اگر حد و بدد شانه حسنا
لوای عرض اگر رسالت خیز کوشش نمایند دعوی اسلام شما چیست و اگر خود را مسلمان میدانید این
از شرط مسلمانیت است که دیوردد و وحش و طورو همه سیراب و جگر کوشکان رسول خدا در تشکی و
التهاب باشند مؤلفه کجا رواست که فرزند ساقی بود در ظلم در این دشت جو در تشنه جگر
حسین تشنه دیوردد همه سیراب قران جاری و اولاد مصطفی اب اگر بجان شما ما کناریم
و اطفال ما چه گناه دارند شربت ای ایشان دهید مؤلفه حدیث گفت چندین زبان زهر آ
که بلکه کرد از انقوم جرعه ای بان گروه نه بخشد سوی عیان نکشت احوال غلامی بودی
جوابشان همگی از ظلم بپکان بود تمام مطلبشان قتل تشنه گامان بود چون حضرت عباس دید
که بصیفت بان کافران پیشم و جفا اثری نمیکند ما بوس و معنوم بخدمت انام مظلوم رکشت المؤمن
بگشت بعد از زاری خواب دل از تودیده جاری جاری ز تو چشم اشکبارش نهی جو
قران در کنارش هنوز از دو مهر سپهر سعادت انتقال نیافته بودند که ناگاه از خیمهای حرم او از
الطش بکوشان ستای تشنه کام رسید پیمان شده بر لب خود سوار شد و نیزه و مشک برداشت متوجه
شط فرات کردید در آنوقت دید حق بین شاه تشنه بان از قناتش نگران و قران اشک حرم در دنیا
روان زمین و قناتش سبک است و ام کلثوم از دنیا اش میگریست مؤلفه روان بسوی قران
دوان بدینالش قران و ارسر شک روان اطعالتش بنم ستاده در آن دشت کین برادر او گفته
اشک چشم خواهر او القصة چون عباس نزد پیمان قران رسید چهارده هزار نامر که موکل این
بودند امر نیک را در میان گرفتند و بدت شریقت را بر زبان آوردند و از شیره شجاعت خود خود
براهن باران لشکر بیقیاس زد و مشتاد نظر از ایشان بان تنهار زمین انگند و خود را با اب قران رسانند

مؤلفه طناب عمر علی بن حکم زاناب کشید زکشته شده می شلخت تا باب رسید چو رودش
 کوثر نظر کشود برود ازود کرد روان از دهن خون الود رخ فرات ز شرم لبش غبار گرفت بعد
 روانش در کنار گرفت چون تشنگی بران سقای تشنه کامان غالب شده بود گفت ای بر داشت که بیاید
 از تشنگی امام مظلوم بیاید او در باب ز اینجاست مؤلفه بخاطر آمدن از لعل خشک سرور دین
 نشاندا ز کف خود آبرو گرفت چنین چه شد فوای و عباس و مهران بی تو چه شد پناه تشنه جانان
 موای ای مکر برده انجان هوش که از برادر تشنه شد فراموشست پس با هفت اضطراب تشنه
 خود را پراب نموده متوجه خیمهها حرکت شد مؤلفه نخورده آب بسوی حرم شتابان شد چو
 سگ لاشک سوی شاه تشنه کامان شد و جهد می نمود که بلکه خود را به تشنه کامان رساند و چون
 ای بان یکسان چنانکه چون آبرو از در بای قشیرون برد که بیکبار لشکر کفار محض شد و عمر سگند
 نیز فریاد بر کشید که مگذارید سگند و کربلا ابدا از ای کشور اینلار رساند مؤلفه در بای جو لشکر
 سر کبر بجوش او در میان داشت چو شیر عین عرش مجرب جفا بجوش او با صد اضطراب در چهار
 موج حادثه رو داشت در شتاب ناکاه کافر کراهی که او را حکم بن طفیل می گفتند از کین گاه در آمد
 ضربتی حواله ان حضرت نمود که دست راستش ازین اطهرش جدا شد مؤلفه دستی که یافت زینت
 از اعوش مرتضی خاک کبر زینت جفا شد زین جدا دستی که اولوی سعادت بیابود بگرفت چون
 او هر دلمان کربلا حضرت فرمود والله ان قطعتم عینی اتی احامی بداعن دینی وعن امای
 الیقین بجل النبی الطاهر الامین یعنی بخدا قسم اگر قطع کرد بدشما دست راست مرا بدستی که من
 اردین خود و از امای که برانت کویست و فرزند پیغمبر ظاهر امین است چون از نشانه نجه بد الهی بر زمین
 افتاد جناب عباس مانند مردان مردمشکرا بدوش چپ کشیده متوجه خیمههای حرم گردید مؤلفه
 بلکه دست او جدا زین و نباد و صد شتاب سوی حرم روانه چو لب تشنه رو باب چشم و لب برادر او مانده
 خشک و تر ان لب ز آب جاری و این لب ز قطاب انحضرت شتابان بسوی خیمههای حرم میدویدند که تا
 بلترم دیگر قدم بجای پیش نهاده و بصد دست دیگرش ضربتی فرود آورد آه دستش بر لبه نباد دستش بر لب
 نباد چنان دلاور را از بدن مبارکتر جدا کرد مؤلفه همانرا خاک غم گردون بسر کرد که ان شامه
 بی بال و کرد بروح الامین اندم فرود بخت که صیاد قضا این فتنه انبخت انهای مهابون مشا
 زابر دندان گرفته بر کاب دشمنانرا از خود دور میکرد و بشتاب جانب برادفات عفاف و سالت میداد
 و میفرمود یا ضر لا تخشی من الکفار و اینی بر چه کجبار مع النبی السید الختار قد قطعوا بیته
 بناری فاصلم یارب جلال الشار یعنی ای خدایا من را بشارت مکن از کفار و بشارت ترا بر حجت پروردگار جبر
 و یاغیر سید مختار بجز حق که قطع کردید بسبب کراهی خود دست چپ را بر پیشان ایشان زای پروردگار

شهادت حضرت عباس

من حرارت اثر را **مؤلفه** روایت است که با انسب خود خطاب نمود حکایتی که در خلق کتاب نمود
که ای کبک صبا سببا سمان رفتار مرا میان گروه مخالفان مگذار برای دوستی شاه دین ثوابی کن بوی
خیمه اهل حرم شتابی بود کبک نیز از آن که جان بسپارد ز سعی جرعه ای سوی سبکین رسید در آنوقت
ان حیوان بستر زبان چون بر قبحتن و جولان گرفته مطبید و میدوید که بلکه صاحب خود را از میان آن
در پای پاشوب بکنار رساند **مؤلفه** موج زن از هر طرف در پای شرف کارزار ان منک بجهت دین دانا
رو سوی کنار از فضا چون مانند نهاد در میان دشمنان گفت عذر است کو با اسماعیل مگذار ظلم بین یک
جسم بیست است و دشمن صد گروه جو برین بگورخ بی بال است صنادش صدهزار **روایت کرده**
که روز قیامت شهدی نیست از روی مرتبه حضرت عباس زانما بد اگر کسی نامت کند میداند که بر آن حضرت چنان
گذشته یکطرف تن مطهرش هدف ناو کاهل جو و جفا یکطرف دودست مناد کش از آن جدا یکطرف دلش از
اتش حرکت کتاب یکطرف دیده اش در غم برادر غریب پراب مشک ایش بدندان و جسم زارش ناتوان در آن لحظه
نغم پیدستی داشت و نه الم از یاد آمدن بلکه غمش غم نشسته کامی طفلان در دید و الم نهان برادر با جان برادر
بود و چندان لشکر کفار ان فرزند عزیز سید و کار را احاطه نموده بودند که ذام نجابی و امید حیات بیجهت ان
حضرت نبود و از هر طرف ترفای نفاق سوی ان یکانه افان می انداختند تاگاه از کان تیری بمشک ان بر کزیده
رب العالمین آمده تمامی آب بر خاک ریخت و تند باد کینه جوئی اتش حرکت در کانون دل داغ دارش از رخسار
مؤلفه دستش زین جدا شد و او را نبود ناله تایش تا اندر ریخت چو ایش روی خاک فان ابی قهر که بر لب داشت
کن چکید شد اتنی سوخت از ان خرم امید **ایشعیا** چون اب سقار نهان ان بر خاک ریخت و رشته
امیدش کینتن بمرک داد و جوی اشک خونین بر پشت دامن کشار شد ان بد زبان میندازد و دست
از خاک کشید بستان امیدش در آب دشته حیاتش در جهان در چشمش سیاه روز کارش هر دین سیاه زبان حال
میگفت **مؤلفه** جان میکنه بشتر از جواب دهد نهال گلشن دین از جواب دهم **مؤلفه** قال گلشن دین
حکونه اب دهم بسوی اهل حرم از چه رو شتابم چونیت اب مرا از چه خطریکم میان معرکه که جان دهم بد
بجمله گاه نخواهم روم باین خواری در انحال که دستهایش بر زمین افتاده و ایش بر خاک ریخته دست بک
نه پای درنگ ذات انکافران دست از غرش بر میداشند و از هر طرف تیرهای زهر آلود سوی ان مرغ شکسته
پرمیانداختند تاگاه تیری بر سینه بکینه اش آمد و از پشتش گذشت و از از زمین بروی زمین افتاد **مؤلفه**
صدای غمگند در چرخ هفتمین افتاد که زین پایت نام بر زمین افتاد فنا داد دل کرونیان بر سر صد
که پشت سر و لبشنگان شکست قضا بیکدیگر ز غم قدسیان خبر دادند ندیده سبک روان چون سحاب
بکنادند در انحال فریاد بر آورد که با خواه اد کچی بعضی از درین مراد **مؤلفه** عباس **مؤلفه**
فلک شد کار دست بنکر چگونه بان باور روزگار دست از پا افتاده ام بسرم زودتر سیا کوز دست

روزگار میباشند کار دست شد و میان که چون بسرمایه مهر ساقی هم وحسرت من بشمار دست در
 زین فکند تم زامبان خون ازین فکند مراد در کار دست دارم امید آنکه در دارم بصدنیلز بار که
 بلا منت ایته وارد است چون او از خان کد از جناب عباس بکوش حق بنوش هر در مظلومان امام حسین
 رسید بی اختیار که خود را جولان داده صفوف سپاه مخالف را شکافت و بسوی ان بر کنیده شتاف همین
 که بر سر نفس برادر باجان بر ابر رسید و پیکر پاکش را با خاک دید **مؤلف** چنان کردیت که خوشتر دیدید
 جاریشد بد که در دل او بیقراری شد بسوخت خرم افلاک را از آه جگر گرفت روی زمین را از آب زد
 تر بر چون امام حسین خواست که برادر باجان بر خود تکلم نماید طاهر و حشر از اشیان بدن بشاخا
 طوی نشین کرده بود جناب امام حسین فرمود الان ان کمر ظهری یعنی خال ششم شکست و چون لشکر کفشار
 ان امام اختیار را بی پاوردی برادر دیدند فرصت نموده بر جناب هجوم آوردند ان حضرت برادر خود را
 خوابانید و متوجه دزم دشمنان شده فرصت نیافت که نفس اطهرش را بقتلگاه شهیدان برسد ^{انسان} که شهید
 و مرقد متور حضرت عباس از روضه بر نور سید شهدا مددی دورتر واقع شده بار الها بجزرتان دور بگو
 که بر روی طواف حرم محترم سید الشهداء از زیارت ^{مقد} پر نور حضرت عباس را مضرب همه موالبیان و شیعیه
 خصوصاً الف بقی نام و نشان کردن نامشکهای اشک از فرائد دیده بایشان افشاند و خود را از روی ^{ارزوا}
 نفاقی بناحل نجات رساند **بأله العالمین و یا خیر الثائرين** مجلس بیست و چهارم از
باب سیم در بیان شهادت سراسر سعادت اختر برج قهد
و کوه کبرج و لایت نو با و لا کلشن ایمان فرزند عزیز سرور
شذلیات شیهه حضرت خیر البشر جناب علی اکبر
 محمد الله الذی جعلنا من المؤمنین ^{بیت} یولایة الحسین و آجداد الحسین و صیرنا من الباکین بی عز و الحسین و اولاد
 الحسین الذی والد علی علیه السلام و زوج النبوی و علی شیهه الرسول علی صلواته فی الحرب و علی طریقه فی التراب الذی
 علی قتل فی الصلوة و ولده علی منیع من الضرائر یا منشر المسلمین اذ کرو امضیه الی تکلمه علیها سید المسلمین
 فی العالمین و اخرو فیها امیر المؤمنین سید الخافین و صبت علی امام المظلومین ابی عبد الله الحسین علیه السلام
مؤلف داستانی دارم از خون جگر عزیزان مایه غم سربگر جلد و صف بحال فرزند خلیل تر
 بر احوال مقتوی و بر قصه از دره ابوی غزون قصه از قتل محبی صبر و قصه جانسوز فرزند حسین
 آنکه یوسف وارد در شد از پد آنکه انداماتم او روزگار شیعیان را کرد خاک غم بیک **بصحت**
رسیده امت که چون جناب علی اکبر دید که تارک بدد نیز کوارش از تاج ذاری همی در شته اعوان
 و انضارش رو بگوئی او دره علم اقبالش کون سار و شعله آهش مانند علم هوا را راست فرمادی دار که پیشتر
 شود و غم کناری که ظمیش کرد و دانست که وقتان رسیده که مانند ذبیح رو بفرمانگاه رود و چون بخو

شهادت علی اکبر

از پدر جدا کرد **مولف** چه بوسفند پدر مهرا بن جدا کرد ذبیح کعبه اقبال کبریا
 کرد ز سحر و بمقام رضای دوست کند ز روی صدق و صفای او است کند
 جدا شود ز پدر با هزار ناله و آه ذبیح وارهند و بی قرانگاه علی اکبر بخدمت پدر آمد و از روی محبت
 و نیاز معروضی این مقرب درگاه بینیا داشت که ای یعقوب کنگان ولایت و ای خلیل کشور هدایت ای
 پدر بزرگوار **مولف** نوحه یعقوب و من بوسف بن مکر چه چاه تو خلیل و ذبیح من این قرانگاه
 مرا بخصت فرما که دمار از این کرکان ستم کار و شایطین کفار بر آورم که پیش از این طاقت فراق بازان و تا
 مصیبت سکرانم نیست چون جناب امام حسین دید که سوری که در بوستان نظرش پرورد و در نجف آباد
 روانست از جوینار دیده جاری ساخت و فرمود **مولف** نویسم تا تم نوشد ز تو فراد بظک دمید
 در دل زار فرزند میگردد اگر از حال یعقوب در این دم کستم که بر کشد ز اول ز چه خون میگرد
ای عزیز ز روی که برادران بوسف از آده نمودند که او را از پدر جدا سازند بخدمت جناب یعقوب
 رفته گفتند ای پدر ایام بهار است و زمان خرمی روزگار است غرابان زهادت کج حال بساطین جلو کرد
 شواهد اشجار پراشته خضار کن و خرمی دیگر ندارند بوسف را بصره ما بپر حضرت افرست که زمانه اوله و ولایت
 گذران نمایم شد فرزند پیا از سبز حضرت از سینه معانی ترغ و یکتب جناب یعقوب ادل نمیدار که ساعده
 از او جدا کرد و برادران بوسف می گفت که میترسم شما غافل شوید و بوسف مرا که یک بلد دشمنان و پدر
 او را بمنزله اگذارید که در ساعتی تاب فراق فرزند نداشت یاری بحالت جناب امام مظلوم در آنوقت چه بخورد
 که بیدار کردگان کوفه و شام مهتای قتل بوسف و او پشاده پراهنش را بخون نقش رنگین نماید الفقه چون
 حضرت علی اکبر مینالند از حد گذرانیدن خلیل کشور هدایت و بر کنگان ولایت بناچار دل از عزیز خود
 برداشته او را مخفی فرمود تا با بدست مبارک سلاح بر تن ناز برورش راست آورده چون آه پرده کیان
 در کفش نهاد و هلال تنگ مصری بر میان آن غمگین ماه کنگان بست و سپری چون فرس فرودش فرزند
 مهر و در خود افکند و آن همای اوج سعادت را بر اسب غراب سوار نمود و همراهِ حضرت واه روانه قرانگاه نمود
مولف خلیل و ارشده شاه دین بحسرت واه روانه کرد و بر قرانگاه شکسته حال دل از دره و دنیا
 حال تمام اهل حرمت فریاده در دشتال بیسته طبع عراقی نواخت ملاود او بانتر غم دل میگذشت
 او چگونگی از غم سالار اهل بیت نبی پناه عزت اطهار عترت از زینب چگونه شرح نمایم حالش چون
 تمام دانش از لشک دیده کلکون بود همین ترغم او دست غصه بر سر داشت هزار مرتبه از فرزند غم برادر
 داشت **ایشان** جناب سید الشهداء ان شبیر رسول خدا را بسوی و داع نمود که روزگار از
 بوسف و یعقوب فراموش نمود و ایام از حرف خلیل و اسمعیل زبان بست و تا آن حضرت از پدر بزرگوار
 جدا شد ملائک آسمانها از زمینها و اولیا و انبیا کریمها آغاز نمودند **مولف** ز یکدیگر جدا گشتند

و من المهر و زاهد
 تا روز کین نمایند

چون با حضرت وزیری فلک کشنا که بعتوبیاست بوسه عقل گفتندی ذیج اسابقه بانگاه میرفت
جلد از بی روان سبلا باشک حضرتش از دیدگان جاری بدرد کشورگشایان بصی بصدرت
سپرد ملک بندگی در کم بازار بی پرتیبان جهان چون باد نوروزی بدگر بان بدشت غم شتا
آب از آری **القصة** انرومی که در باغ نظر بد پرورش یافته بود مخیا بان جهان روان شد
ماهی که از آسمان وجود انرو در تابان گردیده بود در نقاب هجران پنهان ماندان حضرت با بدگر بان
در دشت بالنگران بود و مانند ابر بهار گویان **مولف** بوسی کرد ز کغان و فاعر مفسر از
فغانگران دیده گویان بدگ بیعی رفت سوی مصر شهادت بشتاب بدی مانند بکغان وفا
لشنگر در سر زان بتر کرده کین کون قضا در کین کام بد کرده مکان شرف قد از حضرت
ظاهر فی العابدین هرولیت که چون بزادم روانه میدان کارزار شد بدین کوا
بیکار سبلا باشک خونین از دور دیده حق بین جاری ساخت بنوعی که هر لاله که از ان زمین روید
داغدار است و هر کلی که از ان کلستان دمدا غم غمش در کنار است پس سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت
خدا می بینی کسی میدان می رود که هر گاه مشا و لغای پیغمبر تو پیشدیم بسوی او نظر می کردیم بار الها برکت
از این قوم منع نمای و بعد از ان بانک بر عمر بدگر زد و فرمود که ای کافر مرد و دجه پیچوا بی از ما خدا دم ترا
قطع کند چنانچه دم ترا قطع کردی و قرابت پیغمبر را در حق من رعایت نکردی و این ایراد شریف را که در شان
امدیک نازل شده بود تلاوت فرمود که **ان الله اصطفى ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین**
ذوبه بقضها من نضر و الله سمیع علیم پس جناب علی اکبر طلعتی هتر از مهر انور و شمایل مانند شما بل حضرت
خبر بشیر فامتی از بی **سید** جناب و طلعتی بد رستی عزت شاه آسمان در زلف سلسل مجده شکار بر طرف بنا
کوش و طره شبرنگ تابدا بر سر روشن بگر ناکش بر بصلاح ادا سنه و جمال با کالش از هر عیب بر آسنه بان
شکل شما بدینگو و حسن و خصایل دل جو بر صفت بر دامه **مولف** دو مشکین طره اش اندر سر
دو جمده غنیش بر بنا گوش جمالش بود چون خورشید انور بپند روی او روی پیمبر بجز زلف و رخس
در هیچ جای کبود رخس ندیده افتاب سنانی در کفش چون شعله سپر بر روشن چون خرم ماه
چو چشم دلبران بر و گمان داشت همی بود و ملا به در میان داشت چون از بر نوجال با کالش عرضه
میدان روشن و اشعه انوار رخسارش ساخت زمین بر توان کن شد نمای لشکر بان جهان انحال فرزدان
مانند **کفتند** این جان جهان جانست خورشید زمین و آسمانست این کلین کلستان ایمان پیغمبر
اخر الزمانت این سر و کمر فراز زینت اشوب زمین بالای جانست این بقره بخر کلم است باغیر
سپهر عز و شانست این کینت که نور کیر باغ از طلعت انورش عیانست **مکی** لشکر از یکدیگر کور
که با این بزرگوار کینت که مانند او سر وی در بوستان جهان و ماهی در عرصه آسمان نیست عمر بد

شهادت علی اکبر

گفت این علی اکبر پر حسین و شبیه ترین مردم به رسول خداست چه بسیار کار با او تنگ شده است که
و بجز اینک فرستاده جناب علی اکبر سرگرم بازاد شهادت آغاز جز نمود و میبخت انا علی ابن حسین ابن علی
مَنْ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَى النَّبِيِّ اخبر نكرا بالتيف اجنى عزاي ضرب غلامها شبنم علوي معنی منم علی بن حسین
بر علیه و بخاتم خدا قسم که مانسبت بر پیغمبر اولی و اقربم از هر کسی و من در محابت پدر دستان فشا نه میبکنم و بشما پیشتر
میزنم تا بداند چگونه است ضرب دست پر هاشمی که فرزند شتر خداست و هر چند جناب علی اکبر مبارک طلب
نمود کسی در برابر آنور نمی آمدان شریح بجز در آن شمشیر خود را کشید بر میبند و مبره سپاه مخالف شناخت
در بند و میانداخت تا بعدی بخاک هلاک افکند از بسیار کشت و کوشش و تلاش کار و کرد غبار و حرکت ^{سکون}
تشنگی بر او غالب شده و در چشمه علوم در تابی و منبع فضل حضرت جفا نه پدر و بزرگوار امام حسین بود
چون بنزد پادشاه و در غم عالم رسید گفت یا ابا العطر قتلنی یعنی ای پدر و بزرگوار تشنگی مرا میکند و
اصد پداجهدنی و سنگینی این اسلحه مرا رنج و تعب میدهد و هل من الما سبیل یا بوی
شریعی ذاه توان و توان بجز غرابی راه یافت که بکار نشسته من رسد حضرت امام حسین از استغاثه انفرزید
عالم مقام زاکر است بنوعی که محاسن مبارکش تر شد و گفت یا بنی بصر علی محمد و علی ایمانند عونی فلا
بتحییوک و کتبت منیهم فلا یستغنیوک یعنی انفرزید محمد صلی و علی مرتضی و پدر نود شوار است
تو ایشانرا بخوانی و ترا اجابت نکند و طلب فرادسی نمایی و بفرماید تو رسد بر او از اینر و نحو طلید
و خاک از لب و دندان و دندان مبارکش پاک نموده زبان جگر کوشجو را بر دهان مبارک نهاد میکند
و اکثر مبارک حضرت رسالت را در میان دو لعل او نهاده تا میباید و تشنگی او ساکن شد پس فرمود ایضا
بر و بجنات دشمنان که بزرودی از جام جد خود رسول بخنار و دست ساقی کوشم چید و کزار مبارک خوئی
مؤلفه بر که ساقی کوشم را انتظار است و مهر دیده اش امروند اشکبار توات بر و که تشنگی لعل
نوسلیپیل بود زلال خلد بال علی سبیل بود جناب علی اکبر دوباره رو میبکند که قال فناده شمس
دیگر ز ابقند رساند و اگر جرعه ای بلب خشک او میسپید از ضرب تیغ اش با رخا هستی انقوم تا بکار ز ایت
مرفیست که بهر طرف که حمله و میگردید و بهر سو که چون افتاب با تیغ کشید و شوخه میشد صفی
لشکر اعدا را از هم میپاشید و چون عمرید که لایق دید که بمبارزت کسی حرف او نیست انسر و میان لشکر
افتاده داد مردی و مردی میدهد و بنوعی عصه بر لشکر کفار تنگ نموده که نزدیک بود که منصرف
حکم بن طفیل و دو نفر شجاعان لشکر را مرتب زاد و هزار سپاه و سواره داد و بجز این حضرت فرستاد
انفرزید شاه لافق و جگر کوشه مظلوم کرا لا از ان کرده با که نداشت و سرگرم جنگ و جهاد بود و هر ضربه که
بر بدن اطهرش میسپید باعث توقف و ای از کار زار و معرکه که بر و زار میشد چند نفر از انقوم حمل و نطق
مرگت شجاعت دفته کین نمودند که بلکه بگر و غدر ان شریک شجاعان شکار و زبانه صغشان کرد و آخر

جِلْدِ اَوَّل

۲۲۴

منفذ این ترغیب از کین گاه بیرون آمد و ضربتی بر سر مبارکشان حضرت زد که بر وی زین در افتاد
مؤلفه ضربتی بر سرش آمد که قضا گفت لعن الله ابرار شکست نازوی حضرت زهرا بی تول
نارک چند کزار شکست در آنوقت بر گردن اسب چسبید و اسب امام زاده عالمقدار را از پشت
میان لشکر بردوان بر چرخان هر یک ضربتی و پیری و شمشیری بر بدن اطهرش زدند که آن بدن پرورده
فرزند زاده رسول خدا پاره پاره گردید مؤلفه حواله کرد یکی تیغ ظلم بر سر او یکی زخم کین کرد
فصد پیکر او خدنگ جور یکی زد با و بقصد مملاک کزود و پاره به پهلوی حزه آمد چاک یکبار
او ضربتی زد از پیداد که سر زدن زدن زدن او فریاد یکی شاکش آورد تیغ از سر کین که شد عیان
شیر خدا از او زد کین چون بر چرخان کوفه و شام آن امام زاده عالمقدار را از زخم تیر و پیکان و خنجر
پاره پاره کردند و نزد یک شد که کار او با تمام رسد و شاهان از روح او متوجه عالم فدرس شود فریاد بر آورد
که ای پادشاهان بر تو باد سلام و اینک جدم رسول خدا سلام میرساند و مرغ روحش با شانه فدرس بر تو باد
و بر فاتی فریاد بر آورد که با اینها ادراک کنی یعنی پدر مراد را بکه در دست کون کوفه یوسف و از کین
و با تن نزار در میان جماعت اشرازم میگفت مؤلفه ای پدر یوسف بود که خطر کز کانت سر
حال عزیزت چه مدد کفایت تو کانت و شوئی فردوس برینست بیبا که چه بلبلی و قزاق به نزار افتانت
بر هر ظاهر بیال و پرت زود بیبا که بدامست و نصیاد قضا نالانت چون آواز استغاثه آن امام زاده
عالمقدار بگوش حضرت امام حسین رسید چه اخبار و بجز که کارزار فداد صفوف لشکر کفار را می شکافت
و بسوی فرزند عزیز خود میشتافت اما چون اسب جسدان امام زاده عالمقدار از مکر بیرون برده بود
حضرت او زاده میدان نیافت فریاد بر آورد فریاد بر آورد که با علی با علی صدای علی اگر شنید که میگفت
مؤلفه بیبا که کار عزیز تو مشکل افتاده است بدشت ناز به چون صید بممل افتاده است بیبا
از قدم خویش کن سرفرازم که نثار رخت جان خوشتر است از جناب امام حسین مثل یعقوب کرمان
میرود که جنوی فرزند بناخت و میگفت مؤلفه بدد فدای تو باد ای عزیز دوزانم تو ما
مصری و من ببنویس کفانم الغصه چون حضرت امام حسین بر سر جبهه طهر فرزند دلیند و نظر میا
بر پیکر پاک او افتاد که در میان خاک و خون افتاده چون صید نیم بممل است و نهی روح پاکش عزیمت
شاخار قریب میبود دارد خالی از حضرت روی داد که نه حضرت آدم در ماتم هاییل و ابرهیم خلیل را
از الم امضیل و نه نوح زادر طومان و نه موسی زادر نیابان چنین خالی دست داده بود قطرات عبرت از
دیده رزان ساخت و فرمود از فرزند دلیند بکشتن تو بسوی جرات کردید بر خدا و رسول و بعد از تو خاک
بر سر دنیا و زندگانی دنیا با دگر میود مؤلفه فتم میان تو ای فرزند دلیند که از غم تو دل از
روزگار برکنده بجز از تو زندگانی اندر زمانه دشوار است اگر کلت جهان بی تو در نظر خوار است

شهادت علی اصغر

۲۲۵

زاوی میگوید که جناب امام حسین از مرکب پیاده شد و با این ان فرزند دلبنده شدت سر او را
بزانوی رحمت گذاشت و اشک کلکون آن حضرت بر رخسار گلشناری وی میچکید انقرافی کعبه صفای
کوی نادیده بر رخسار کثیر الانوار آن حضرت کشوده تبسم کنان عرض نمود که ای پدر به بین که اینک خدمت شما
کوثر و فلاح در دست دارد و بسوی من اشاره مینماید که یکی از آن است و یکی از پدر بزرگوار است این یک
و مرغ و خوش شاخ طوفی دانستم و نور و پش عرصه جنازه را روشن نمود حضرت امام مظلوم ترین پادشاه
فرزند عزیز خود را بر سینه مبارک خود چسباند و بمقتل شهدا روانه شد زاوی میگوید که چون حضرت
شهد شد بدید که زنی چون افتاب بینا بانه از خیمهای حرم بیرون دوید و فریاد و آواز و اوصیو زار
میکشید و میگفت اینور دیده اخبار و اینفرزند برادر بزرگوار و اینچیل دل غمگسار و ای کشته تیغ قوم نامان
و آمد و جسد او را در بر کشید و گریه و آواز آغاز نمود پرسیدم که این زن کیست گفتند که این خاهر امام حسین
این دختر نامدار شاه عربست غمخور و تشنه لبان زینب است **مجلس بیست و پنجم از**
باب سیم در بیان گواران حضرت سید الشهدا علیه السلام بجهان
و شهادت علی اصغر حمد و ستایش و شکر و نیایش مر حکیم علی الاطلاق است که در بیان
الم عشقش و اشرب شوق داده و در بخور آن بتر حبتش واجب و در خسته کان وادی از ادتس را بمنزل قدمش
و بستگان زنجیر محبتش را محفل اشکشان در درش و نظر صاحب نظران دو است و در هر شرح و کام در میندا
شفاست هر که در بند او سناز گرفتاری بنده شد و هر که گرفتاری بر از بند جفانه بچند زینب و سنا
شکستگی رخسار است و علامت عاشقانش زردی عذار بفضای سر خجل بهمازان و سنا الارشکسته رخسار
کردم که شربت دیدار شرح وای دردموالبان و شیرینی کفشارش شهد کام شبنم است **مؤلفه** دانی که
کینان سرو سنا ارامل دین خورشید آسمان کور زین غایبین انزروی که دست رسن سناش بود
چون بخت کلیم بهم بر داسپین **مخفی** که چون در هنگامی که سید الشهدا را در صحرائی کربلا لشکر
اعدل احاطه نمودند هر کسی از مومنین و هر نفسی از مسلمین که از وقت آنحضرت بگرم اطلاع کرد پد ما از اوزار
خواستن آنحضرت شنید واجب لازم بود که بیاری و جان نثاری آنحضرت قدم در میدان مبارکت مخالفا
گذار دو جان خود را فدای آن جان جهان نماید از آن سبب که هر که معرفت و قربت او بیشتر است اجتهاد او در
ممر که جهاد پیشتر جولان مینماید خصوص جناب **عقیه الله فی الارضین** امام زین العابدین زیرا که قدر کالای
شهادت آن مشری با ذرا اطاعت از تمامی خلق روزگار افزون و از زمره اصحاب پدر بزرگوار زیاد تر میباشد
مؤلفه هر که قرین بیشتر باشد بدوست بیشتر اندک ترش بود ای دوست خوشتر خواهد بود
اوفا چون سرو اصحاب **سنا** و پشوا ای سرور آن اهل دین سید سادات زین العابدین **بصحه**
و سید است که بعد از شهادت آنحضرت و اقرار و بردار و فرندان سرور مظلومان که کثیر

از امام مبین و بیمار کربلا امام زین العابدین کسب نایب نمائند بود **مؤلفه** نمائند بود بسلطان
 کربلا باری غیر غایب بیماری پرستاری بیمار کربلا و سایر اصحاب فاقده اهل بیتین امام زین العابدین
 چون پدر بزرگوار خود را عزیز نهاد بدین مرغ دل در برش طپید و با شدت تب مرض که قدرت بر پوشیدن
 سلاح نداشت تمشیری برداشت و در وجهی که قاتل گذاشت و در هر کای مکرر میافشارد و بر میخواست
 از ضعف سر مبارک را بر قبضه شمشیر میکشاد **مؤلفه** چون قاتل منتر از بار غم نمی شد ذات
 هر قدم زالم میفشارد بر میخواست جناب ام کلثوم که آن حضرت را با تخیال متوجه میدان قاتل دید فریاد
 بر کشید که ای فرزندی برادر نامدار و استوده احد مختار بکجا میروی بر کرد **مؤلفه** بیمار و که در این
 کرچه بیماری پیکان بیابان غم پرستاری بیپایه صبح غمناکی مآشود چون شام نو پاوری بیست
 کربلا تا شام بر جناب ام کلثوم خود را بان مظلوم معصوم رسانید و مانع آن حضرت گردید آن حضرت
 فرمود که ای بکدار ناخبان خود را بفدای بزرگوار خود نمانم چون جناب امام حسین آن حضرت را میداند
 قاتل دید و مکالمات او را با غم اش شنید فرمود ای مظاهر او را بر گردان که بعد ازین حجت خدا بر خلق است
 و در پی حضرت رسالت از او باقی خواهد ماند و خلیفه و جانشین منست و بزبان حال چنین میفرمود
مؤلفه بعد ازین که او نباشد در جهان محو گردد از جهان نام و نشان از بقای اوست باقی این
 اساس مهر و از او نمایند اقتباس گزیناشد او پس ازین بر قرار در زمان کرد و قیامت اشکار
 بعد احمد گریبوی بو تراب کشور انجان شدی یکس خراب بعد ازین قطب است و اندک جهان کنوا
 کشک بی قطب آسمان پس بنابر اینکه از الطاف نامتناهی و حکمتهای الهی مرض بدن آن بقیه الله فی الاخرة
 طاری گردیده بود که بحکم و لاعلی المیزان کلفت جماد از آن حضرت برداشته تا بقائش موجب بقای عالم و مانع
 انقراض آنست پس آدم گردان حضرت بناچار سر از حکم الهی فرمان بردید بزرگوار نه سجده مزاحمت فرمود پس
 حضرت سید الشهدا ایچمه انمام حجت با و از بلند فرمود که هرگز من ناصر نصر ال محمد المختار و مثل ذات بدت
 عن ذریه ال اطهار یعنی ای باری گنده هست که در مقام ناری ال محمد مختار بزرگوار باد فرمودی که در حق
 از ذریه اطهار آن بزرگوار نماید و از کوبه و استغاثه آن حضرت غلغله دو ملا ملک آسمانها و حضرت جبرئیل
 سبلا ب اشک از دید مکشاد ز کمر در غلغله الان و شاه مردان کر بان و رسول خدا غمناک و دل انبیا در دناک
 اهل حر و محترم از او استغاثه آن حضرت خروش برآورد و گریبان طاقت را خاک زدند **مؤلفه** از آسمان
 سرشت ملک زمین رسید او از شاه دین جو بکس برین رسید آه از دمی که ناله سلطان کربلا
 اندر جهان بگوش رسول امین رسید افغان اهل بیت غم پیش در از زمان بر آید آسمان بسط ازین
 چون تیرا لاجت نشکست دل حسین بر کینه مبارک روح الامیر رسید پس چون کفر ابی سفیان
 برده غفلت گوش غافلین شد بود مومنی و مسلمی که از ایمان و اسلام او نامی و نشانی باقی مانده باشد در آن

